

اتحادیه اروپا و قدرت‌های بزرگ

دکتر میرابراهیم صدیق* - دکتر آرش شرقی**

چکیده

ارزیابی جایگاه و نقش اتحادیه اروپا در سیستم جدید بین‌المللی مبنی بر مؤلفه‌هایی است که بدون نادیده گرفتن آنان فهم و درک صحیح این جایگاه ناممکن خواهد بود. تحولات اخیر در جامعه بین‌الملل و به ویژه بحران اقتصادی، تا حدودی نظمی که آمریکا به تنهایی در پی آن بود تا رهبری کند را به چالش کشید. اتحادیه اروپا در دوره جنگ سرد همواره نیم‌نگاهی به بازیگری در عرصه سیاست بین‌الملل داشته است، اما شرایط دوقطبی جهان و قدرت بالای آمریکا مانع از بازیگری فعال آن اتحادیه در قلمرو سیاست بین‌الملل گردید. شرایط با پایان جنگ سرد عمیقاً متحول شد. در این دوران یکی از اهداف عمده اتحادیه اروپا پیشبرد چندجانبه‌گرایی و تحصیل نقش و مسئولیت بیشتر نسبت به مسائل مهم بین‌المللی و حل و فصل آنهاست. در این چهارچوب روابط اتحادیه اروپا با ایالات متحده آمریکا و نیز با دو قدرت عمده دیگر، یعنی روسیه و چین حائز اهمیت فراوان است. این مقاله ضمن بررسی وضعیت اتحادیه اروپا در سیستم جدید بین‌المللی، نگاهی کلی به روابط اتحادیه اروپا با ایالات متحده آمریکا و نیز با دو قدرت عمده دیگر یعنی روسیه و چین خواهد انداخت.

کلید واژگان: اتحادیه اروپا، سیستم جدید بین‌المللی، ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین.

* دکتر میرابراهیم صدیق، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج است.

e.seddigh@gmail.com

** دکتر آرش شرقی، هیئت علمی دانشگاه خاور نزدیک قبرس شمالی NEU است.

sergiars@yahoo.com

اتحادیه اروپا و قدرت‌های بزرگ

میرابراهیم صدیق*

آرش شرقی**

دیباچه

در این نوشتار رابطه این اتحادیه با سایر کنشگران قدرتمند جامعه بین‌المللی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. نظام دولت‌ها در غالب بلوک‌های به هم پیوسته نظام وابستگی متقابل پیچیده‌ای را به وجود آورده‌اند و در غالب آن باز تعریف جدیدی از ارزش‌های اساسی ارائه داده‌اند. (ذاکریان، تقی‌زاده و کلاهی، ۱۳۸۷: ۲۰-۱۵) اتحادیه اروپا به عنوان یکی از بلوک‌های عمده اقتصادی در جامعه بین‌الملل تلاش دارد ضمن انسجام بخشیدن به روابط داخلی اتحادیه در زمینه‌های اقتصادی، مالی، فرهنگی، اجتماعی و غیره، با پیشرفت در روند همگرایی سیاسی

* دکتر میرابراهیم صدیق، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج است.
e.seddigh@gmail.com

** دکتر آرش شرقی، هیئت علمی دانشگاه خاور نزدیک قبرس شمالی NEU است.
sergiare@yahoo.com

فصلنامه مطالعات بین‌المللی (ISJ) سال سیزدهم، شماره ۳، زمستان ۱۳۹۵، صص ۱۳۹-۱۲۱

بر نفوذ و اعتبار خود در صحنه بین‌الملل بیش از پیش بیفزاید. از اهداف عمده اتحادیه اروپا پیشبرد چندجانبه‌گرایی و تحصیل نقش و مسئولیت بیشتر نسبت به مسائل مهم بین‌المللی و حل و فصل آنها می‌باشد. بر این اساس رابطه این بازیگر با سایر بازیگران جامعه بین‌الملل بسیار تعیین کننده می‌باشد. در این مقاله ضمن بررسی وضعیت اتحادیه اروپا در سیستم جدید بین‌المللی، نگاهی کلی به روابط اتحادیه اروپا با ایالات متحده آمریکا و نیز با دو قدرت عمده دیگر یعنی روسیه و چین خواهیم انداخت.

۱. اتحادیه اروپا در سیستم جدید بین‌المللی

اتحادیه اروپا در دوره جنگ سرد همواره نیم نگاهی به بازیگری در عرصه سیاست بین‌الملل داشته است، اما شرایط دوقطبی جهان و قدرت بالای آمریکا مانع از بازیگری فعال آن اتحادیه در قلمرو سیاست بین‌الملل گردید. از آن زمان تاکنون اتحادیه اروپا در قالب چارچوب‌هایی نظیر سیاست خارجی و امنیتی مشترک و سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی، تلاش نموده است تا علاوه بر هویت ژئواکونومیک و ژئوکالچرال خود، به یک هویت ژئوپولیتیکی نیز دست یازد. بر پایه این سیاست خارجی و امنیتی مشترک، اتحادیه اروپا اقدام به بازتعریف محیط پیرامونی خود در قالب سه استراتژی همگرایی، ثبات‌سازی و مشارکت نمود. در قالب استراتژی همگرایی، بروکسل از همان ابتدای دهه ۱۹۹۰ کوشید تا جمهوری‌های اروپایی سابق عضو بلوک شرق را در یک فرایند تدریجی به عضویت خود درآورد تا از این طریق نه تنها در چارچوب نوعی دیپلماسی بازدارنده به پیشبرد صلح دموکراتیک، ثبات و رفاه در این محیط ژئوپولیتیک کمک نماید، بلکه بار دیگر ایده اروپای واحد را زنده کند.

همچنین، اتحادیه اروپا با بکارگیری استراتژی ثبات‌سازی در برابر کشورهای که در مجاورت جغرافیایی آن اتحادیه قرار داشته‌اند، کوشیده است تا حد امکان مانع از تسری بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های قومی، نژادی و سیاسی از آن مناطق به درون اتحادیه گردد، لذا اتحادیه اروپا در چارچوب سیاست همسایگی جدید و نیز طرح مشارکت مدیترانه‌ای، قصد دارد تا با ارائه کمک‌های مالی و توسعه‌ای به کشورهای درون این مناطق، ثبات در مناطق

یاد شده را که شرط لازم برای امنیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اتحادیه به شمار می‌روند، برقرار سازد (واعظی و کیانی، ۱۳۸۷: ۱۵-۱۴).

کاترین اشتون در سخنرانی خود در دانشگاه کوروین بوداپست مجارستان^۱ تأکید نمود که «اتحادیه اروپا می‌کوشد برای ترویج مشارکت پسااستعماری در دوران پسااستعماری» (Zielonka, 2012: 3). اتحادیه اروپا با هدف ارتقای صلح و ثبات، دموکراسی و نیز توسعه قلمرو امنیتی اتحادیه، به دنبال مهار بیشتر عوامل خارجی ضد امنیت است. در این راستا می‌توان به سخنان کاترین اشتون^۲ مسئول سیاست خارجی و امنیت اتحادیه اروپا استناد نمود؛ وی چندی قبل پس از انتخاب به این سمت طی مقاله‌ای برنامه‌های کاری و اهداف اتحادیه اروپا را تشریح نمود. اشتون اظهار داشته بود که «اتحادیه اروپا به خاطر دفاع از ارزش‌هایی نظیر دموکراسی و حقوق بشر و تأکید بر حکومت قانون در سطح بین‌المللی از اعتبار فراوانی برخوردار است. در زمینه مسائل مهم جهانی مثل محیط زیست، مبارزه با فقر، بحران و جنگ‌های منطقه‌ای و تروریسم ما مواضع روشنی داریم و تعهدات خود را اثبات کرده‌ایم» (Ashton, 2009: 1-2). کاترین اشتون همچنین در مورد مضامین و محورهای سیاست خارجی اتحادیه اروپا می‌نویسد که «این اتحادیه باید در مناطق مهم بحران و جنگ نقش جدی ایفا کرده ولی در عین حال باید سیاست مؤثر و هوشمندانه‌ای نیز برای تأمین امنیت اروپا داشته باشد. او می‌افزاید که این اتحادیه از روش‌های تازه‌ای برای مهار و مدیریت بحران‌ها استفاده خواهد کرد و توانایی‌های نظامی و غیرنظامی (مدنی) اتحادیه اروپا را به شکل بهتری در خدمت این اهداف بکار خواهد برد». این سخنان یک مقام عالی رتبه اتحادیه و همچنین تحولات صورت گرفته در نقش‌پذیری اتحادیه در مسائل و بحران‌های امنیتی بین‌المللی نشان از این واقعیت دارد که «اتحادیه از طریق صلح بانی و از بین بردن عوامل ضد امنیت خارجی در بیرون از مرزهای خود به دنبال ایجاد امنیت در درون می‌باشد» (Ashton, 2009: 2-3). پیش از این نیز در نشست غیررسمی اعضای شورای اتحادیه اروپا در شهر له گومرا^۳ اعضای شورا، تروریسم را به عنوان تهدیدی برای دموکراسی، حقوق بشر

1. Corvinus University of Budapest Hungary
2. Catherine Ashton
3. Lagomera

و توسعه اقتصادی - اجتماعی می‌دانند و مبارزه جداگانه هر یک از اعضا را برای رسیدن به نتیجه مؤثر کافی نمی‌دانند و خواهان همکاری جمعی و مشترک اعضای اتحادیه اروپا هستند (www.europarl.eu, 2002). دولت‌های عضو اتحادیه اروپا پس از حملات تروریستی در شهر مادرید اسپانیا، متعهد شدند به هر یک از اعضا که تحت حمله شدید تروریست‌ها قرار گیرد، کمک کنند. اعضا در بیانیه این نشست اعلام نمودند که به منظور مبارزه و پیشگیری از اعمال تروریستی همکاری مؤثر با مکانیسم‌های پیشرفته در زمینه‌های قضایی - پلیسی، میان اعضا ضروری است.

۲. روابط اتحادیه اروپا با قدرت‌های بزرگ

جایگاه جهانی اتحادیه اروپا بسیار تحت تأثیر حوادث قاره‌های دیگر است، خواه این روابط با جهان اسلام باشد، بیماری و قحطی در آفریقا، تمایلات یکجانبه‌گرایی ایالات متحده، رشد پویای اقتصادی آسیا و یا جابجایی صنعت و مشاغل جهانی باشد (Fontaine, 2006: 55). بنابراین ارزیابی جایگاه و نقش اتحادیه اروپا مبتنی بر مؤلفه‌هایی است که بدون نادیده گرفتن آنان فهم و درک صحیح این جایگاه ناممکن است. تحولات اخیر در جامعه بین‌الملل و به ویژه بحران اقتصادی، تا حدودی نظمی که آمریکا به تنهایی در پی آن بود تا رهبری کند را به چالش کشید. بحران کنونی این اعتماد به نفس ایالات متحده را تضعیف نمود و سایر قدرت‌های بزرگ دبه دنبال بهره‌برداری از این ضعف و ارائه جایگزینی قابل قبول برای مدل آمریکایی هستند. اتحادیه اروپا نیز به تبع به دنبال برجسته‌سازی آلترناتیو خود براساس قدرت هنجاری است. اصلاحات در ترکیه و انقلاب‌های عربی از دیدگاه بسیاری از سران اتحادیه اروپا نتیجه تقویت و دفاع از دموکراسی و حقوق بشر این اتحادیه است. نوع رابطه اتحادیه اروپا با ایالات متحده آمریکا، روسیه و چین به عنوان قدرت‌های بزرگ، یکی از این مؤلفه‌هاست. اتحادیه اروپا در نوع رابطه خود با قدرت‌ها و به تبع آن نقش آفرینی در جامعه بین‌الملل از دو نوع طرز فکر و یا به عبارتی از دودستگی درونی در کنکاش است؛ بر اساس مدل اروپای فدرال، اتحادیه اروپا می‌کوشد تا با اتخاذ سیاست خارجی واحد، الگوی تازه‌ای به جهانیان ارائه دهد، الگویی که اتحادیه اروپا را قدرتی مدنی

یا هنجاری معرفی می‌کند. که حامی چند جانبه‌گرایی در جامعه بین‌الملل می‌باشد. در نتیجه، اروپای مبتنی بر قدرت مدنی^۱ از جامعه بین‌المللی حمایت می‌کند که چند جانبه‌گرایی را در پیش گیرد (که در آن جایگاهی برای این اتحادیه در نظر گرفته شده باشد) و مذاکره و منطق اقناع‌سازی و یا به عبارتی دیپلماسی در آن نقش محوری ایفا کند. از سوی دیگر، اروپای بین‌الدولی برای نقش‌آفرینی دولت‌های ملی در عرصه‌های حیاتی اولویت قائل می‌شود و مانع تحت‌الشعاع قرار گرفتن حاکمیت ملی اعضای اتحادیه در مسیر همگرایی فراملی می‌گردد که این طرز فکر مورد حمایت اعضای آتلانتیک‌گرای اتحادیه اروپا می‌باشد. از آنجا که یکی از اهداف عمده اتحادیه اروپا پیشبرد چندجانبه‌گرایی و تحصیل نقش و مسئولیت بیشتر نسبت به مسائل مهم بین‌المللی و حل و فصل آنهاست، روابط اتحادیه اروپا با ایالات متحده آمریکا و نیز با دو قدرت عمده دیگر، یعنی روسیه و چین حائز اهمیت فراوان است.

۳- ایالات متحده آمریکا

طی اجلاس سران اتحادیه اروپایی و آمریکا در سوم دسامبر ۱۹۹۵ و با حضور ژاک سانترو^۲ رئیس وقت کمیسیون اروپا، فیلیپ گونزالس^۳ نخست وزیر سوسیالیست اسپانیا و رئیس دوره‌ای وقت اتحادیه اروپا و بیل کلینتون^۴ رئیس جمهور وقت آمریکا، «دستور کار جدید فرآتلانتیکی»^۵ در مادرید امضا گردید. این دستور کار چارچوب جدید شراکت بین اتحادیه اروپا و آمریکا را مشخص نمود و دارای ۴ زمینه همکاری به شرح ذیل بود:

۱. ترویج صلح و ثبات، دموکراسی و توسعه در سراسر جهان؛

۲. پاسخ به چالش‌های جهانی؛

۱. مراد از قدرت مدنی (civil power) که توسط دوشنه (Duchêne) مطرح شده است، عرفی شدن یا هنجاری

شدن روابط بین‌الملل از طریق مواجهه با مسائل بین‌المللی در حیطه سیاست قراردادی است (see: Wright, 2011: 13)

2. Jacques Santer

3. Felipe González Márquez [Socialist (PSOE)]

4. Bill Clinton

5. New Transatlantic Agenda (NTA)

۳. کمک (مشارکت) به گسترش تجارت جهانی و برقراری روابط نزدیک‌تر اقتصادی؛

۴. ایجاد پل ارتباطی در سراسر اقیانوس آتلانتیک (www.eurunion.org, 2011).

در سایه همکاری گسترده بین اتحادیه اروپا و آمریکا و وجود موارد متعدد همکاری، نیاز به تماس‌های مستمر بین رؤسای شورای اروپایی و کمیسیون اتحادیه اروپا با رئیس جمهور آمریکا بیش از گذشته احساس گردید و در این رابطه سالی دو بار تماس‌های رسمی بین رهبران اروپا و آمریکا صورت می‌گیرد تا چگونگی پیشرفت در برنامه دستور کار جدید فرآتلانتیک در عالی‌ترین سطح ممکن مورد بررسی قرار گیرد (خالوزاده، ۱۳۸۹: ۲۳).

تحولات دهه ۱۹۹۰ و اتخاذ یک سیاست دفاعی - امنیتی مشترک از سوی اروپا با هدف به دوش کشیدن مسئولیت امنیت اروپا به ویژه پس از بحران‌های بالکان، حکایت از تنش یا روند واگرایی در حیطه قدرت سخت‌افزاری بود. اما این روند واگرایی تنها به بُعد دفاعی - امنیتی محدود نگردید، بلکه در دوران بوش^۱ (پسر) و اتخاذ روند یک‌جانبه‌گرایی از سوی وی، اختلافاتی نیز در شیوه و تاکتیک جهت رسیدن به نتیجه مطلوب پدیدار شد. مسئله پروتکل زیست محیطی کیوتو، یک‌جانبه‌گرایی بوش، حمله به عراق و غیره، سبب گردید تا اتخاذ سیاست یک‌جانبه‌گرایی بوش در تقابل با نظام چندقطبی و یا روند چندجانبه‌گرایی مورد نظر اتحادیه اروپا قرار گیرد.

پس از آنکه در طول دهه ۱۹۹۰ و اوائل قرن بیست و یکم آمریکا خود را به عنوان یک قدرت برتر و بلامنازع به جامعه بین‌الملل معرفی کرد و با ارائه نظم نوین جهانی رویکرد یک‌جانبه‌گرایی و تک بعدی در جهت تغییر در نظم بین‌المللی، که زمانی قدرت‌های اروپایی ترسیم کرده بودند، گام برداشت. به طوری که بسیاری از نظریه‌پردازان بر قدرت هژمونیک ایالات متحده اذعان نموده‌اند. در این راستا زیگنیو برژینسکی^۲ در کتاب **صفحه شطرنج بزرگ؛ برتری آمریکا و ضرورت‌های ژئواستراتژیک آن**^۳ آورده است «ایالات متحده هم اکنون در موقعیت بی‌بدیلی قرار گرفته و تنها کشوری است که به مقام قدرت جهانی دست یافته است. آمریکا حق دارد که در کانون منظومه سیاست جهانی قرار گرفته و از طریق

1. George Walker Bush

2. Zbigniew Brzezinski

3. The Grand Chessboard: American Primacy and Its Geostrategic Imperatives

ایجاد هژمونی واحد، ایده رهبری جهان لیبرال دموکراسی را تحقق عینی بخشید. در این سناریو، امنیت بین‌الملل تابعی از هژمونی بلامعارض آمریکا تصور می‌شود که ضمانت اجرایی‌اش را از قدرت آمریکا می‌گیرد» (Brzezinski, 1997: 199-207). در نقطه مقابل با توجه به حوادث و تحولات پیش آمده در دهه نخست قرن بیست و یکم و تجربه تاریخی، مخالفت‌های شدیدی علیه سیاست‌های یکجانبه‌گرایی کاخ سفید شکل گرفت؛ بدین معنا که در برابر سناریو «هژمونی واحد جهانی» آمریکا، نظرات دیگری تحت عنوان «هژمونی مرکب جهانی» از سوی سایر قطب‌های قدرت، از جمله اتحادیه اروپا، چین و روسیه مطرح گردیده است، لذا بلوک‌بندی‌ها و همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی وسیعی در یک دهه گذشته شکل گرفته و یا در حال شکل‌گیری است (Cumings, 1991: 195-199) (Stokes, 2008).

اما به هر حال باید اذعان نمود که افول قدرت و هژمونی ایالات متحده آمریکا به زعم بسیاری از اندیشمندان آغاز گردیده است. روند بی‌اعتنایی به حقوق بین‌الملل به طور عام و رژیم‌های بین‌المللی به طور خاص، به طور آشکارا برای بسیاری از دولت‌ها و ملت‌ها نیز مشخص گردید و چنین تلقی گردید که ایالات متحده مشروعیت خود را از دست داده و به همین دلیل دیگر نمی‌توان از آن با عنوان نیروی هژمونیک نام برد و یا حداقل در جامعه بین‌الملل کنونی یکجانبه‌گرایی بی‌معنی است. آنچه بیشتر نمایان گردید اینکه امروزه توسل به قدرت نظامی فاقد کارکرد پیشین برای آمریکا خواهد بود و لذا قدرت نرم و قدرتاقتناع اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد.

هنری کیسینجر^۱ معتقد است: «به نظر می‌رسد امروزه پس از حادثه یازدهم سپتامبر دیگر اتحادیه اروپا الزاماً متحد تمام عیار آمریکا نیست، بلکه به پیروی از منافع خاص خود در سیاست و اقتصاد جهانی برای دستیابی به شخصیت مستقلی می‌اندیشد. اروپائیان ضمن نگرانی از سیاست‌های آمریکا تمایل خود را به جایگزینی چندجانبه‌گرایی و نظام چندقطبی به جای یکجانبه‌گرایی و نظام تک‌قطبی آشکار کرده‌اند» (پورا احمدی، ۱۳۸۹: ۴۶). اما با این وجود سران اتحادیه اروپا به قدرت نظامی و دفاعی ایالات متحده واقفند و سعی می‌نمایند ایالات متحده را به عنوان یک شریک آن سوی آتلانتیکی خود در موارد ضروری برای دفاع از قاره سبز نگه دارند (Shapiro and Witney, 2009: 61-63).

1. Henry Kissinger

به طور کلی افول قدرت و هژمونی ایالات متحده آمریکا به زعم بسیاری از اندیشمندان آغاز گردیده است و این قضیه در اشکال مختلف نمود می‌یابد. با تقویت سیاست داخلی اروپا و بعد از پیمان ماستریخت در دسامبر ۱۹۹۱ که فرصت‌های جدیدی را برای اتحادیه اروپا به منظور برقراری روابط نزدیک‌تر و متعادل‌تر با آمریکا به وجود می‌آورد، برنامه سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی تشکیل گردید. تشکیل این بخش به آمریکا احساس ارتباط و هماهنگی بیشتری را در تمامی زمینه‌ها جدا از زمینه‌های تجاری، به منظور انجام کارهای سیاسی گسترده‌تر با اتحادیه اروپا می‌داد. در این رابطه انجام اقدامات مشترک در خصوص بحران‌های فزاینده در جهان از قبیل، تهدید به اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، وضعیت کشورهای سابق بلوک شرق، جنگ در بوسنی و به دنبال آن جنگ در کوزوو در قلب اروپا و نیز وضعیت بحران در خاورمیانه (مسائل افغانستان و عراق، پرونده هسته‌ای ایران و غیره) و فرآیند صلح شکننده، آن نیاز به همکاری نزدیک‌تر اتحادیه اروپا با آمریکا را بیش از گذشته نشان می‌دهد (خالوزاده، ۱۳۸۳: ۱۹). از نظر والرشتاین^۱ جنگ ۲۰۰۳ آمریکا علیه عراق در دیدگاه دولتمردان کاخ سفید نشان دهنده که آمریکا می‌تواند دست به چنین جنگی زند و نیاز به این جنگ داشتند تا دو بخش از مردم جهان را مرعوب خود کنند:

- هر کشوری که در جهان سوم درصدد برخورداری از سلاح‌های اتمی باشد؛
- مخالفت علنی با سیاست‌های اروپا (Wallerstein, 2004: 31-48). از نظر والرشتاین این جنگ در واقع حمله‌ای علیه اروپا بوده است.

اتخاذ یک سیاست دفاعی - امنیتی مشترک از سوی اروپا با هدف به دوش کشیدن مسئولیت امنیت اروپا به ویژه پس از بحران‌های بالکان، حکایت از تنش یا روند واگرایی در حیطه قدرت سخت افزاری بود. اما این روند واگرایی تنها به بُعد دفاعی - امنیتی محدود نگردید، بلکه در دوران بوش دوم و اتخاذ روند یکجانبه گرایی از سوی وی، اختلافاتی نیز در شیوه و تاکتیک جهت رسیدن به نتیجه مطلوب پدیدار شد. مسئله پروتکل زیست محیطی کیوتو^۲، یکجانبه‌گرایی بوش، حمله به عراق و غیره، سبب گردید تا اتخاذ سیاست یکجانبه‌گرایی

1. Immanuel Wallerstein
2. Kyoto Protocol

بوش در تقابل با نظام چندقطبی و یا روند چندجانبه‌گرایی مورد نظر اتحادیه اروپا قرار گیرد (فلاحی، ۱۳۸۳: ۸). در شرایط کنونی که آمریکا در نتیجه سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه جورج بوش و شکست آنها در عرصه‌های مختلف به ویژه در افغانستان و عراق اعتبار و پرستیژ جهانی خود را از دست داده است، توسل به رویکرد چندجانبه‌گرایی برای ترمیم چهره آمریکا در جهان یک ضرورت به شمار می‌رود. چندجانبه‌گرایی از منظر آمریکا بیشتر بر روابط فرآتلانتیکی و همکاری با اتحادیه اروپا استوار است. در واقع، آمریکا و اتحادیه اروپا به لحاظ فکری بلوکی یکپارچه را تشکیل می‌دهند که از آن تحت عنوان «غرب» یاد می‌شود. در نتیجه، نگاه آمریکا در درجه نخست برای همکاری در مقابله با بحران‌های بین‌المللی و حل آنها به سوی متحدان طبیعی‌اش در اروپاست و تنها در مراحل بعدی است که چشم به اقناع دیگر قدرت‌های بزرگ جهان یعنی روسیه و چین دارد. اما این همکاری انتظارات متقابلی را برمی‌انگیزد که تحقق آنها همواره سهل و آسان نیست (ایزدی، ۱۳۸۷). هنری کیسینجر معتقد است: «به نظر می‌رسد امروزه پس از حادثه یازدهم سپتامبر دیگر اتحادیه اروپا الزاماً متحد تمام عیار آمریکا نیست، بلکه به پیروی از منافع خاص خود در سیاست و اقتصاد جهانی برای دستیابی به شخصیت مستقلی می‌اندیشد. اروپائیان ضمن نگرانی از سیاست‌های آمریکا تمایل خود را به جایگزینی چندجانبه‌گرایی و نظام چندقطبی به جای یک جانبه‌گرایی و نظام تک قطبی آشکار کرده‌اند» (پوراحمدی، ۱۳۸۹: ۴۶).

پس از روی کار آمدن باراک اوباما این انتظار از وی به وجود آمد که، آمریکا در برخورد با مسائل عمده جهانی با اتخاذ سیاستی چند جانبه‌گرایانه در پی دستیابی به اجماع و کسب اعتبار و مشروعیت برای اقدامات خود باشد و پرستیژ از دست رفته خود را باز یابد. طبیعی است که توجه اصلی آمریکا در چارچوب این سیاست جدید معطوف به متحدین سنتی خود در اروپا خواهد بود. در واقع، چنین پیش‌بینی می‌شود که طی سال‌های آتی، غرب یکپارچه‌تر شود. اما در این میان، چندجانبه‌گرایی به لحاظ وجود انتظارات متقابل و محدودیت منابع باچالش‌هایی عمده روبروست (ایزدی، ۱۳۸۷: ۲-۱). روابط اقتصادی اتحادیه اروپا و آمریکا همواره به عنوان موتور محرکه اقتصاد جهانی مطرح بوده است. بدین مفهوم که در این چهارچوب همه این کشورها را به‌عنوان پیشگامان جهان آزاد «اقتصادی» می‌شناختند

و این مسئله یکی از پایه‌های عمده در روابط دو سوی آتلانتیک بوده که آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. اما رقابت صادراتی آمریکا و اتحادیه اروپا و اختلاف‌نظر این دو بازیگر از حوزه تجارت و اقتصاد در درون سازمان تجارت جهانی منجر به بروز اختلافاتی از قبیل جنگ فولاد، جنگ شراب، جنگ موز و غیره شده است. این مهم شاید ناشی از اختلاف رویکرد دو بازیگر درباره اولویت امنیت بر اقتصاد از نظر آمریکا و اولویت اقتصاد بر امنیت از نظر اروپا باشد؛ اروپا به طور کلی با قوانین حمایت‌گرایانه آمریکا که با عنوان «الحاقیه بایرد» نام برده شده است، مخالف است. همگرایی و همسویی در روابط بازرگانی و اقتصادی اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا مبتنی بر شاخصه‌هایی است که پیش‌تر ذکر شد.

۴- چین

همان گونه که اشاره شد روابط دیپلماتیک اتحادیه اروپا و چین در می ۱۹۷۵ آغاز شد؛ در واقع، در پی دیدار کریستوفر سوامز، کمیسر وقت اتحادیه اروپا از چین، این روابط به طور رسمی بنیان نهاده شد. اما تا پایان این دهه به غیر از موارد اندکی از توافقات تجاری نتایج قابل ذکر چندانی شکل نگرفت. در حالی که در دهه بعدی همکاری دوجانبه بین اتحادیه اروپا و چین به زمینه‌هایی از قبیل برنامه‌های علمی، توسعه تجارت و مبادلات آکادمیک و فرهنگی گسترش یافت. بعد از اتفاقات صورت گرفته در اواخر دهه ۱۹۸۰ در چین^۱ اتحادیه اروپا به کاهش روابط و مناسبات خود با این کشور دست زد. اما اتحادیه اروپا با در نظر گرفتن اهمیت فزاینده بازار چین به عنوان مقصد مطلوبی برای سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و سرزمین جدیدی برای رقابت جهانی بین مثلث اقتصادی (آمریکا، اروپا و ژاپن) باعث شده است که سردی روابط اتحادیه اروپا و چین تجربه‌ای کوتاه مدت باشد. در واقع از ابتدای دهه ۱۹۹۰ مجدداً روابط دو بازیگر سیر رو به رشدی را در به خود گرفت. در این دهه با توجه به گسترش روابط عمدتاً تجاری طرفین، به سایر حوزه‌ها و مهمترین

۱. یکی از مهمترین رویدادهای اتفاق افتاده در چین که در روند روابط این کشور با کشورهای غربی به طور عام و اتحادیه اروپا به طور خاص تأثیرگذار بوده است، کشتار دانشجویان معترض توسط حکومت چین در میدان تیان آن من در سال ۱۹۸۹ بود.

آن یعنی حوزه سیاسی تسری یافت. چین با توجه به رشدی اقتصادی بالا و همچنین داشتن سایر ابزارهای قدرت، اکنون به عنوان رقیب جدی و چالشگر برای سایر قدرت‌ها محسوب می‌گردد. اتحادیه اروپا ضمن وقوف کامل به این واقعیت، به دنبال تقلیل تهدیدها و افزایش فرصت‌ها در روابط خود با چین می‌باشد. چین پس از آمریکا اینک در مقام دومین شریک تجاری اتحادیه اروپا ظاهر شده است.^۱

در کنار این رشد اقتصادی حیرت آور، چین با انتقاداتی از جانب آمریکا و اتحادیه اروپا مبنی بر این مواجه است که اصلاحات اقتصادی آن کشور با اصلاحات سیاسی هم سطح آن، برای ورود به دموکراسی و بهبود وضعیت حقوق بشر، همراه نشده است. از منظر اتحادیه اروپا، چین کشوری است که به وسیله اشخاص و نه بر مبنای قانون، اداره می‌شود و وضعیت حقوق بشر نیز در آن نگران کننده است. بنابراین در برخی موارد این مسئله به عنوان اهرم فشاری بر چین از سوی اتحادیه اروپا مطرح است. در ارتباط با مسائل امنیتی نیز، وضعیت روابط چین و اتحادیه اروپا را شاید بتوان بدعتی در معمای امنیتی دانست، زیرا علی‌رغم توسعه اقتصادی سریع چین و ارتقای جایگاه چشمگیر آن در سیاست بین‌الملل از یک سو و کامل‌تر شدن روند همگرایی اتحادیه اروپا و افزایش قدرت آن از سوی دیگر، این دو یکدیگر را نه تنها تهدید تلقی نمی‌کنند، بلکه هر یک دیگری را فرصتی برای افزایش قدرت خود می‌داند. تدوین استراتژی ایجاد شراکتی جامع با چین در واقع پاسخی به این نیاز بود. از آن مقطع تاکنون، اتحادیه اروپا سیاست خود در قبال چین را در این قالب پی‌گرفته است. اتحادیه اروپا با طراحی این استراتژی سه هدف عمده را در قبال چین پیگیری می‌کند:

- ادغام چین در جامعه بین‌المللی؛
 - حمایت از روند انتقال چین به جامعه‌ای باز؛
 - ادغام چین در اقتصاد جهانی.
- به بیانی شفاف‌تر، اتحادیه اروپا با اتخاذ این استراتژی در پی آن است تا با حمایت از

۱. بر اساس آمار ارائه شده تا مارس ۲۰۰۴، اتحادیه اروپا و چین دومین شریک تجاری یکدیگر بودند.

روند اصلاحات، نهایتاً با تبدیل جامعه چینی به جامعه‌ای مبتنی بر مناسبات سرمایه‌داری و کاهش تضادهای این کشور با اتحادیه، همچنان آن را به مثابه فرصتی برای خود نگاه دارد (شریعتی نیا، ۱۳۸۶). سرانجام این که اتحادیه اروپا در رابطه خود با چین در حال حاضر در وضعیت «برد - برد» قرار دارد که این خود ناشی از مشترکات اقتصادی و سیاسی بین دو طرف می‌باشد. رشد مبادلات تجاری بین دو طرف نشانگر افزایش قابل توجه تعاملات اقتصادی بین دو طرف می‌باشد. با این حال در مناسبات طرفین مسئله کسری تجاری و نیز مسائل مربوط به حقوق بشر از جمله موضوع تبت می‌تواند تنش‌آفرین باشد (واعظی، ۱۳۸۷: ۶۳).

۵- روسیه

روابط اتحادیه اروپا و روسیه یکی از بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین چالش‌های موجود در قلمرو سیاست اروپایی است. پیچیدگی از این جهت که این دو بازیگر مهم بین‌المللی در عین داشتن اختلاف‌نظرها در خصوص مسائل اروپای شرقی و موضوعات تجاری، نیازهای استراتژیک متقابلی نیز دارند. به بیان دیگر، در هم تنیده شدن منافع مشترک و متعارض روسیه و اتحادیه اروپا موجب فراز و فرودهای بسیار در مناسبات این دو بازیگر شده است. به نظر می‌رسد شرایط و تحولاتی که هم اکنون در محیط پیرامونی مشترک روسیه و اتحادیه اروپا در حال رخ دادن است، آزمون سختی را فراروی تعاملات این دو قدرت قرار داده است (کیانی، ۱۳۸۶). با این وجود اتحادیه اروپا و روسیه در روابط اقتصادی نیز طی سال‌های اخیر قدم‌های مثبتی را برداشته‌اند. گرچه در برهه‌ای از زمان با پیش آمدن مسائل سیاسی دچار افتان و خیزان شده است اما در نگاه کلان این روابط سیر صعودی قابل توجهی را پس از فروپاشی شوروی و به ویژه در دهه اول هزاره سوم برداشته‌اند.

در یک فضای مشترک اقتصادی که مهمترین بخش همکاری است، دو طرف در اجلاس ۲۰۰۵، نقشه راه را برای تحقق این فضا در میان مدت و بلندمدت مشخص نموده‌اند. بر این اساس دو طرف نشست‌های زیادی را برای نزدیک‌سازی قوانین اقتصادی خود برگزار نموده‌اند؛ گرچه در برخی موارد این نشست‌ها تحت تأثیر تحولات سیاسی قرار داشته است.

برای نمونه در سال ۲۰۰۸ که بحران گرجستان پیش آمد شاهد تضعیف نفوذ روسیه در اتحادیه اروپا بوده‌ایم و برخی از کشورهای عضو اتحادیه اروپا گفت و شنود را با شرق و مرکز اروپا در این زمینه داشته‌اند.

اتحادیه اروپا و روسیه در زمینه‌های راهبردی نیز در بسیاری از موارد نزدیکی را احساس نموده‌اند. بر این اساس مفهوم «مشارکت استراتژیک»^۱ در روابط روسیه و اتحادیه اروپا برای نخستین بار در سند «موافقت‌نامه مشارکت و همکاری»^۲ در سال ۱۹۹۷ مطرح شد. با این حال، در بیشتر آثار و پژوهش‌هایی که در مورد روابط مسکو - بروکسل به رشته تحریر در آمده است، این باور گسترده وجود دارد که دو طرف رویکردهای متفاوتی نسبت به محتوا و اهداف این مشارکت دارند. از نظر توماس گومارت^۳، روسیه مشارکت استراتژیک را بر مبنای «منافع مشترک» و اتحادیه اروپا بر اساس «ارزش‌های محترم» تعریف می‌کنند (Gomart, 2008: 3). همچنین ماریوس وال، در این رابطه معتقد است محیط ادراکی روس‌ها از مفهوم مشارکت استراتژیک تحت تأثیر چارچوب سنتی سیاست قدرت و نیز نظام دولت‌های وستفالیایی می‌باشد. از سوی دیگر، از آنجا که اتحادیه اروپا برداشتی پساوستفالیایی از حاکمیت دارد، مفهوم مشارکت استراتژیک را از زاویه دیگری می‌نگرد (کیانی، ۱۳۸۶: ۳-۲). اتحادیه اروپا و روسیه برای همکاری در برخورد با تعدادی از چالش‌ها، چه در سطح درون قاره‌ای و چه در سطح بین‌المللی، منافع مشترکی دارند؛ که می‌توانند به یک همکاری و اشتراک نظر برسند. مواردی مانند تغییر آب و هوا، مواد مخدر و قاچاق انسان، جرایم سازمان یافته، مبارزه با تروریسم، منع گسترش، مسئله شرق (قدرت یابی چین)، روند صلح خاورمیانه و (پرونده هسته‌ای) ایران، جهت‌گیری یکسانی را برای هر دو بازیگر فراهم می‌کند (www.ec.europa.eu, 2010). در نقطه مقابل نیز انتقاد مسکو از دولت‌های غربی به واسطه مداخله در امور داخلی آن کشور، تیره شدن روابط روسیه با لهستان و استونی به عنوان دو عضو جدید ورود اتحادیه اروپا، انتقاد اتحادیه اروپا از روسیه به واسطه بهره‌گیری سیاسی این کشور از انرژی در تنظیم مناسبات خود با آن اتحادیه و بالاخره دستور پوتین مبنی بر

1. Strategic Partnership
2. Partnership and Cooperation Agreement
3. Thomas Gomart

تعلیق عضویت روسیه در پیمان تسلیحات متعارف؛ از جمله رخدادهای مهمی هستند که به باور اکثر تحلیل‌گران بین‌المللی موجب شده‌اند تا روابط مسکو - بروکسل به پایین‌ترین سطح از اعتماد متقابل از ابتدای دهه ۱۹۹۰ تاکنون برسد. مسکو با در نظر گرفتن منافع بسیاری از این رخدادهای را نقض منافع سیاسی روسیه می‌دانند و با توجه به این دلایل، روسیه به دنبال محدود کردن همکاری‌های خود با اتحادیه اروپا تنها به روابط اقتصادی است. از این گذشته روسیه بارها نشان داده است که بیشتر تمایل به ایجاد روابط جداگانه با تک تک اعضای اتحادیه اروپا است تا به عنوان یک اتحادیه.

جنگ اوستیای جنوبی در سال ۲۰۰۸ بین روسیه و گرجستان نیز روابط روسیه و اتحادیه اروپا را تحت تأثیر قرار داد. اتحادیه اروپا به عنوان یک قدرت هنجاری که مشروعیت و هنجارهای مشترک را در عمل جمعی لحاظ می‌کند و این نشانه‌ای از قدرت هنجاری این اتحادیه است، در خصوص جنگ اوستیای جنوبی به کار برد. به عبارتی تصمیم‌گیری غیرمتمرکز به طور کلی مانع از توانایی اتحادیه اروپا در صحنه بین‌المللی می‌باشد و این در ارتباط با روسیه و جنگ اوستیا کاملاً صحیح است. جنگ روسیه و گرجستان که به عنوان یک بحران بزرگ و تهدیدی علیه ثبات منطقه‌ای به حساب می‌آید، حساسیت‌های اتحادیه اروپا را بیشتر برانگیخت و به همین علت سیاست مشارکت و مهار نرم را در دستور کار قرار داد (see: Parmentier, 2009: 59).

حوادث اخیر در اوکراین بی‌شک بیشترین تأثیر را بر روابط روسیه و اتحادیه اروپا می‌گذارد. استقلال طلبی شبه جزیره کریمه و پیوستن آن به فدراسیون روسیه و جدایی خواهی روس تباران شرق اوکراین، اوضاع را در این کشور پیچیده نموده است. حتی پیش از این حوادث نیز مسائل و بحران‌ها بیانگر آن بود که تنش در مناسبات مسکو با بروکسل اتفاق تازه‌ای نیست و در اصل ریشه در اختلافات بنیادین ۹ دهه دو طرف از زمان روی کار آمدن بلشویک‌ها در سرزمین تزارها دارد، اما نشست‌های اخیر دو بازیگر نشان داد که گره اختلافات اصلی طرفین در حوزه‌هایی همچون همگرایی اوکراین با بروکسل، معضل ۱۰ ساله لغو رژیم روادید و شکایت از قراردادهای گازی به این زودی‌ها بازشدنی نیست. اوکراین مهمترین کشور اروپای شرقی در ابعاد جغرافیای سیاسی و اقتصادی برای اتحادیه اروپاست. اهمیت ژئوپلیتیکی اوکراین به عنوان دومین کشور بزرگ اروپایی واقع در سواحل شرقی و غربی

دریای سیاه تا بدانجاست که برژینسکی از آن کشور به عنوان «ترن سیاست منطقه‌ای پس از گسترش» اتحادیه اروپا یاد می‌کند (Reid, 2000: 13). به لحاظ اقتصادی نیز اتحادیه اروپا بزرگترین شریک تجاری اوکراین به شمار می‌آید و این کشور محل ترانزیت ۸۰ درصد گاز طبیعی و ۷۵ درصد نفت خام وارداتی اتحادیه اروپا از روسیه است. ویژگی‌هایی از این دست اوکراین را به کشوری ذاتاً بین‌المللی تبدیل کرده است. از همین رو، اوکراین را باید محل تلاقی منافع قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نظیر روسیه، اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا نامید. در حقیقت، همان گونه که از میان رفتن نفوذ روسیه در این کشور موجب کم‌رنگ شدن هویت اروپایی روسیه می‌شود، عدم گرایش کی‌یف به سمت ساختارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی غربی نیز سبب مسدود شدن نفوذ ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در منطقه اروپای شرقی می‌شود (کیانی، ۱۳۸۶: ۱).

به طور کلی روسیه به اروپای پس از جنگ سرد نگرشی ژئوپولیتیک دارد، در حالی که اتحادیه اروپا از دریچه‌ای ژئوکالچرال به این منطقه می‌نگرد. روسیه با توجه به ساختار ژئوپولیتیک قاره سبز به ارائه تعریفی سیاسی می‌پردازد و همواره بر «اروپای متحد» تأکید می‌کند و در مقابل نیز اتحادیه با فاصله‌گیری از این نگاه ژئوپولیتیکی با نگاهی سازه‌ای و فرهنگی بر مفهوم «اروپای بزرگ» امعان نظر دارد^۱. اتحادیه اروپا و روسیه وابستگی اقتصادی عمیقی دارند، لیکن این وابستگی متقابل که می‌تواند در قالب «مشارکت» تعیین یابد به چند دلیل استراتژیک نخواهد شد. نخست روسیه و اتحادیه اروپا دو بازیگر نامتوازن و نامتقارن هستند، روسیه، کشوری با توان هسته‌ای بالا، برخوردار از حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل و بهره‌مند از دیگر شاخصه‌های حاکم بر یک دولت - ملت به تعبیر سنتی آن است. حال آنکه اتحادیه اروپا سازمانی منطقه‌ای با ۲۸ عضو بوده که به طور مستقل تحت نام و سازوکارهای توافق شده فاقد توان هسته‌ای و حق وتو در شورای امنیت بوده و برخلاف روسیه که هویتی ژئوپولیتیک دارد، این اتحادیه دارای هویتی ژئوکالچرال است. با توجه به این موضوع باید

۱. مفهوم اروپای بزرگ را کمیسیون اروپا در سال ۲۰۰۳ طی انتشار سندی با عنوان سیاست همسایگی جدید اروپا مطرح کرد.

اذعان داشت که روابط میان اتحادیه اروپا و روسیه شامل مداری در توسعه روابط دوجانبه با کشورهای عضو این اتحادیه نیز هست. نقش اصلی در این روابط دوجانبه به آلمان، فرانسه، ایتالیا و اسپانیا داده شده است.

دستاوردها

روابط اتحادیه اروپا و آمریکا بر یک نگاه فرهنگ محور استوار است. زیرساخت‌های فرهنگی و تمدنی مشترک ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا را به سوی اتخاذ مواضع یکسان و هماهنگ در قبال مسائل بین‌المللی هدایت می‌کند. اما رویکرد سیاست محور بر این اعتقاد است که اتحادیه اروپا و آمریکا، کشورهای دموکراتیکی محسوب می‌شوند که چون صلح لیبرالی میان کشورهای لیبرال و جنگ علیه رژیم‌های اقتدارگرا تلویحاً یک ارزش محسوب می‌شود، بنابراین بنیادهای سیاسی - ارزشی موجب هماهنگی میان مواضع اتحادیه اروپا و آمریکا می‌شود. لیکن رویکرد قدرت محور بر این باور است که اتحادیه اروپا و آمریکا تنها در حوزه‌هایی مواضع همگرا و یکسان دارند که منافع ملی آنها اقتضا می‌کند. آمریکا و اتحادیه اروپا در موارد بسیاری دارای منافع مشترکی در مدیریت دنیا، ایجاد شرایط مناسب جهت توسعه اقتصادی، ارتقای ثبات در تجارت بین‌المللی و سیستم مالی دنیا بر اساس منافع ملی خود هستند.

در مقابل، سیاست کنونی اتحادیه اروپا در قبال چین به دنبال گسترش اتصالات آن با جامعه بین‌المللی است، به نحوی که با پذیرش مسئولیت در قبال نظم بین‌المللی، در نهایت در راستای چندجانبه‌گرایی مؤثر عمل کند. اتحادیه اروپا دارای اقتصادی توسعه یافته، تکنولوژی پیشرفته و منابع مالی قوی است و چین نیز از اقتصادی با رشد سریع، بازار گسترده و نیروی کار فراوان برخوردار است، در نتیجه این دو می‌توانند به عنوان مکمل یکدیگر عمل کنند. روابط چین با اتحادیه اروپا و تک تک کشورهای عضو آن را با توجه به اهمیت فزاینده چین در عصر معاصر، مثبت قلمداد می‌گردد. این کشور به عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران مورد اعتماد برای کمک به حل بحران بدهی‌ها در اروپا نگرسته می‌شود. اما تفاوت نگرش اتحادیه اروپا و روسیه نهفته در رویکرد کلان آنها به سیاست خارجی

است. تقابل دیدگاه رئالیستی روسیه نسبت به نگرش لیبرالیستی اتحادیه اروپا در خصوص مفاهیمی همچون «قدرت»، «منفعت» و «حاکمیت» موجب شده است تا وابستگی اقتصادی موجود میان دو طرف، به همگرایی اقتصادی و سیاسی منجر نگردد. نمونه آشکار این مدعا ناکارآمدی چارچوب‌هایی همچون «توافقی‌نامه مشارکت و همکاری» و «گفتگوهای پترزبورگ» در زمینه بسط و توسعه همکاری‌های سیاسی و اقتصادی میان مسکو و بروکسل می‌باشد. اگرچه روابط روسیه - اتحادیه اروپا بر مدار اصول و اهداف مندرج در چارچوب‌های توافقی‌نامه مشارکت و همکاری و توافقات پترزبورگ حرکت نمی‌کند، اما مزیت‌های اقتصادی متقابلی که این دو بازیگر بین‌المللی برای یکدیگر دارند سبب شده است، تا دو طرف در وضعیت وابستگی اقتصادی قرار گیرند.

بی‌نوشت‌ها

۱. ایزدی، پیروز، (۱۳۸۷)، «فرانسه و هویت دفاعی اروپا»، *گزارش راهبردی*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
 ۲. پوراحمدی، حسین، (۱۳۸۹)، «هم‌گرایی و واگرایی در روابط اتحادیه اروپا - آمریکا: موضوعات و زمینه‌ها»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، سال دوم، شماره پنجم.
 ۳. خالوزاده، سعید، (۱۳۸۹)، «سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپایی»، در سید عبدالعلی قوام و داوود کیانی، اتحادیه اروپا؛ هویت، امنیت و سیاست، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
 ۴. خالوزاده، سعید، (۱۳۸۳)، «اتحادیه اروپا و روند صلح اعراب و اسرائیل»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال یازدهم، شماره ۳ و ۴.
 ۵. ذاکریان، مهدی؛ تقی زاده، احمد و سعیدکلاهی حسن، (۱۳۸۵)، «درآمدی بر روابط بین‌الملل»، تهران: نشر میزان.
 ۶. شریعتی نیا، محسن، «روابط چین و قدرت‌های بزرگ»، قدرت‌های آسیایی (مرکز تحقیقات استراتژیک)، شماره ۶، خرداد ۱۳۸۶، قابل دسترسی در:
<http://www.csr.ir/departments.aspx?lng=fa&abtid=۰۷&depid=۴۴&semid=۸۵۴>
 ۷. فلاحی، علی، (۱۳۸۳)، *کتاب اروپا (۴) (ویژه روابط اروپا و آمریکا)*، تهران: موسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
 ۸. کیانی، داود، (۱۳۸۶)، «سیاست انرژی روسیه در قبال اتحادیه اروپا»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۱، شماره ۱.
 ۹. واعظی، محمود، (۱۳۸۷)، «روابط اتحادیه اروپا و قدرت‌های بزرگ»، در محمود واعظی و پیروز ایزدی، *سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا* (پژوهشنامه شماره ۱۸)، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
 ۱۰. واعظی، محمود، (تدوین) و داوود کیانی (گردآوری و تدوین)، (۱۳۸۷)، *اتحادیه اروپا و سیاست بین‌الملل* (پژوهشنامه شماره ۱۶)، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
11. Ashton, Catherine, (2009), "Quiet diplomacy will get our voice heard", *Times* (December, 17), pp. 1-2, Available at: <http://www.timesonline.co.uk>

12. Brzezinski, ZbigniewK., (1997),*The Grand Chessboard: American Primacy and Its Geostrategic Imperatives*, New York: Basic Books.
13. Cumings, Bruce, (1991), "The Seventy Years' Crisis and the Logic of a Trilateral 'New World Order'", *World Policy Journal*, No. 8 (spring).
14. Fontaine, Pascal, (2006), *Europe in 12 lessons*, Luxembourg or Belgium: European Communities.
15. Gomart, Thomas, (2008), "EU-Russia Relations: Toward a Way Out of Depression", in Andrew C. Kuchins and Thomas Gomart, *Europe, Russia, and the US: Finding A New Balance*, Washington DC: Ifri/Csis, Transatlantic Project.
16. Parmentier, Florent, (2009), "Normative Power, EU Preferences and Russia. Lessons from the Russian-Georgian War", *European Political Economy Review*, No. 9.
17. Reid, Anna, (2000), *Borderland: A Journey Through the History of Ukraine*, New York: Basic Books.
18. Shapiro, Jeremy & Nick Witney, (2009), *Towards a post-American Europe: A Power Audit of EU-US*, London: European Council on Foreign Relations (ECFR).
19. Stokes, Bruce, (2008), "America and the World into a New Era", *Yale Global*, No. Sep, Available at: <http://yaleglobal.yale.edu/content/america-and-world-new-era-%E2%80%93part-iii>
20. Wallerstein, Immanuel, (2004), *Alternatives: The United States Confronts the World*, Boulder: Paradigm Publishers.
21. Wright, Nick, (2011), "The European Union: What Kind of International Actor?", *Political Perspectives*, Vol. 5, No. 2.
22. Zielonka, Jan, (2012), "The Ideology of Empire: the EU's Normative Power Discourse", *Dahrendorf Symposia Series 2012-05*, Available at: www.dahrendorfsymposium.eu/%2Ffileadmin/%2FContent_Images/%2FPapers/%2FDahrendorf_Symposia_Series/%2FDahrendorf_Symposia_Series_2012_05.pdf
23. www.ec.europa.eu, (Feb 17, 2010)
24. www.europarl.eu, (Jun 29, 2002)
25. www.eurunion.org, (Sep 7, 2011)